

صاحب امتیاز:
موسسه فرهنگی هنری آهنگ آتیه
رئیس شورای سیاست‌گذاری:ابراهیم رستمیان مقدم
مدیر مسئول: حامد شمس
سر دبیر: اکبر هاشمی
معاون سردبیر: رضا جمیلی
دبیر تحریریه: میترا فردوسی
مدیر هنری: سیدعلی رضا میرزامصطفی
مدیر فنی: پژمان اشکان
ویرایش عکس: شبنم رضوانی
ویرایش متن: مرصیه عظیمی
تحریریه: ایرج جمشیدی،نسرین ظهیری
فاطمه علی‌صفر، سعیده علیپور، آزاده افتخاری
امین جلالوند، جواد حیدریان، صدرا محقق
محمدحسین قشقایی، نگار مفید
بهاره اسلامی، حامد رسولی،مهدی شادمانی
نازنین متین‌نیا، حمیدرضا عبدالوند، بهاره یدیمی
سینا چگینی، مسعود شاه‌حسینی
با تشکر از: ابراهیم باقری، صولت فروتن
احمدرضا سبزویش
نشانی: خیابان احمد قصیر، خیابان دوازدهم
شماره ۲۲، طبقه پنجم
تلفن تحریریه: ۸۸۵۱۷۰۸۵-۶
نمابر: ۸۸۵۱۷۰۸۷
www.tamin24.ir
چاپ: هنر سرزمین سبز
آگهی و اشتراک:۸۸۵۱۷۰۹۱

گروه مشاوران:

فرخ ملکوند فرد، علیرضا عونی،علی حیدری فرشیدیزدانی، رضا کاشف نعمت علیپور، امیرعباس تقی‌پور، بیژن رضانی علیرضا امیرپور، فرهاد خادمی داریوش ارمان و رضا شهاب

هفته‌نامه آتی‌هنو همراه هم‌را یکبار اقامد به اعلام اسامی جمعی از صاحب‌نظران عرصه‌فاه و تأمین اجتماعی و فعالان رسانه‌ای این حوزه تحت عنوان «گروه مشاوران» می‌کند. لازم به یادآوری و تأکیداست که این همکاری و همراهی در قالبی غیرانتفاعی و بدون هیچ‌گونه چشمداشت مادی از سوی این عزیزان صورت گرفته و می‌گردد و درواقع جنبه فرهنگی و افتخاری داشته و دارد. شورای سیاست‌گذاری و سر‌دبیری هفته‌نامه آتی‌هنو بدین‌وسیله مراتب سپاس و تقدیر صمیمانه خود را به محضر این عزیزان اعلام می‌دارد و برای همگی آنان از درگاه خداوند رحمان خواستار توفیق روزافزون در خدمت به مردم و میهن است.

به مردم و میهن است.

«زیر پوست شهر- ۲۱»
«نسرین ظهیری»

لهجه‌ها و پنجره‌ها

سر صبحی مجری تلویزیون پیچ‌وتایی می‌دهد به صدایش و می‌گوید بخش بر نامه‌ها و سریال‌ها با لهجه محلی در رسانه ملی ممنوع شده. آقای مجری دارد آسمان و ریسمان می‌کند تا این محدودیت در حرف‌هایش بولد نشود. باد آبان ماهی پنجره‌ها را تکان می‌دهد و هم‌زمان صدای سبزی فروش سیار در کوچه بوم می‌دارد. سبزی فروش با لهجه آذربایجانی زنان خانه را به خرید سبزی فرامی‌خواند. لهجه‌ای که گرما می‌دهد به صدایش و مشتری‌ها بی‌توجه به لهجه‌ای که قرن‌هاست به وجودش عادت کرده‌اند و بخشی از صدای پس‌زمینه زندگی‌شان شده سبزی می‌خواهند. خبر نگار همچنان دارد دلیل و برهان می‌آورد برای علت این محدودیت اعمال شده. از پنجره غربی خانه نوای دیگری پس‌زمینه صبح تهران را تکمیل می‌کند. لحاف‌دوز یا پیازی دارد از تنهای کوچه دور می‌زند و با لهجه غلیظ تفت‌پیدمای سوار بر دوچرخه رکاب می‌زند و می‌خواند: «لحاف و تشک میسبیبی دوزیم.» پنجره که از باز کنی کوچه غرق لهجه‌های ایرانی است. شمالی و آذری و شیرازی و یزدی دارند در کوچه بدبستان می‌کنند و مشتری‌ها با لهجه تهرانی و لری و خوزستانی به دادوستدها جان و رنگ می‌دهند. بادل کن نیست، مشتاقانه لهجه‌های کوچه را بی‌ملاحظه با خود جابه‌جای می‌کند. مجری رسیده‌است به آخر خبر حذف لهجه‌ها. کسی در می‌زند، زن کرد همسایه با لهجه شیرین کردی نذری تعارف می‌کند.

اجرای اپرای «خیام» با حضور خوانندگان ایرانی و خارجی

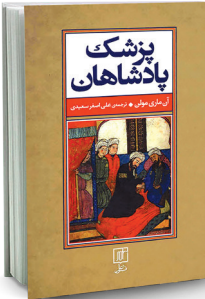
اپرای خیام به‌زودی به کارگردانی بهروز غریب‌پور روی صحنه می‌رود. کارگردان اپرای عروسکی «خیام» در گفت‌وگو با ایسنا گفت: «عروسک‌های این اپرا در حال طراحی دوبعدی هستند و از آنجا که تعداد صحنه‌های این اپرا زیاد است، اپرای عروسکی خیام را می‌توان به لحاظ تعداد عروسک پر شمارترین اثر عروسکی دانست که روی صحنه می‌رود.» وی ادامه داد: «با توجه به وسعت نفوذ خیام در اروپا و آمریکا، تلاش می‌کنم از خواننده‌های خارجی نیز در این کار استفاده کنم تا برخی از رباعیات خیام به زبان انگلیسی، آلمانی و نیز عربی اجرا شود.» در این اپرا گوشه‌هایی از زندگی خیام و افکار او و همچنین تأثیری که بر مردم ایران و حتی جهان داشته، دیده خواهد شد.

۱۶ | اکتیبنو

پزشک پادشاهان

«پیشخان»
«علی‌رضامجدی»

کتاب «پزشک پادشاهان» را چندی پیش نشر علم روانه بازار کتاب کرد. این کتاب فقط توصیف خشک روابط پزشکان و پادشاهان نیست، بلکه با خواندن فصل‌های مختلف آن به نوعی می‌توانیم تاریخ را مرور کنیم و در جریان پیشرفت تدریجی دانش پزشکی قرار بگیریم. کتاب سرشار از واقعیات و نکات نغز تاریخی در مورد پزشکی و تاریخ سیاسی و اجتماعی دنیاست. خانم دکتر آن ماری مولن، پزشک و فیلسوف، پس از چند سال پژوهش، زیرورو کردن اسناد و سفر به کشورهای مختلف، توانسته است نمونه‌های تاریخی حضور پزشکان در دربار‌ها را گردآوری کند و اثری قابل توجه بیافزیند. پزشکان در دربار‌ها نقشی چندگانه ایفا می‌کردند، گاه فقط به درمان اشخاص اکتفا می‌کردند و گاه با زیرکی از جایگاهی که به دست می‌آوردند برای ارتقای بهداشت و سلامت جامعه بهره می‌بردند و البته بعضی اوقات نیز پا را از این هم فراتر می‌گذاشتند و باعث برخی تغییرات و دگرگونی‌های اجتماعی- سیاسی می‌شدند. این کتاب را علی‌اصغر سعیدی ترجمه و انتشارات علم در ۵۹۰ صفحه به بهای ۴۵۵۰۰ تومان منتشر کرده است.



بحث داغ شبکه‌های اجتماعی

روحانی‌بلیت گواتمالای زنان فوتسالیست را اوکی کرد



«هشتک»
«صدرا محقق»

فرشته کریمی، فرانزه توسلی، نغمه مرادی، سپیده زرین‌راد و نیلوفر اردلانی از تهران، سحر پایی، زهره میثمی، سهیلا ملمولی، طاهره مهدی‌پور و فاطمه پایی از خوزستان، فاطمه اعتدادی از قزوین، اعظم آخوندی از اصفهان، مهسانظری و سارا شیرپییگی از کرمانشاه و فهیمه زارعی از هرمزگان اعضای این تیم هستند. بخشی از واکنش‌ها به خبر عدم امکان سفر تیم به مسابقات تا پس از صدور دستور روحانی در شبکه‌های اجتماعی در ادامه آمده است. این شما و این نوشته کاربران شبکه‌های اجتماعی درباره تیم ملی فوتسال زنان ایران: باتشار این خبر بسیاری از کاربران ناپاورانه درباره این موضوع توییت کردند. یکی از کاربران توییت در این باره چنین مطلبی نوشت: «لغو سفر تیم ملی فوتسال زنان به مسابقات جهانی شوخی بی‌مزه‌ای است که امیدوارم هر چه زودتر تمام شود.» محمدحسن نجمی، خبرنگار، در این باره نوشت: «لغو حضور تیم ملی فوتسال بانوان در جام جهانی گواتمالا حقیقتاً حیرت‌آور! به خاطر ویزا آخه؟! با اون سختی قهرمان شدن، بعداً اینجوری رفتار بشه؟!»

کاربری به نام معصومه هم توییت کرد: «تیم فوتسال زنان ایران ۴۴ روز پیش قهرمان آسیا شده و هیچ کس در فدراسیون فوتبال ایران این مدت دنبال ویزای اعضای تیم نرفته. الان یادشون افتاده.» کلاغ کوچیکه توییت هم توییت کرد: «چون گواتمالا تو ایران سفارت نداره، اینا باید برن آلمان ویزا بگیرن و چون شینگن هم ندارن کلاسفر تیم ملی فوتسال بانوان به جام جهانی لغو شد!»

مehتاب هم در فیس‌بوک به خبر نبود بودجه برای اعزام تیم واکنش نشان دادو نوشت: «تیم ملی فوتبال مردان رفت برزیل، فدراسیون پول داده، تماشاچی فرستاد، حالا به فوتسال زنان که رسیده، پول ندارن تیم رو بفرستن!» کاربری به نام ساما هم در توییت‌ر نوشت: «دعوا سر اینه که تیم فوتسال بانوان چران می‌ره گواتمالا. ۲۰ سال پیش اما دعوا سر

این بود که اصلاً چران‌ها فوتسال بازی می‌کنندا!»

یکی از کاربران فیس‌بوک هم درباره عدم واکنش زنان به این موضوع در شبکه‌های اجتماعی نوشت: «وقتی می‌بینم هیچ کدوم از خانواد

انگار استخوان‌های یک نهنگ به گل نشسته است یا دنده‌های آدمی که مقهور خاک شده. این دنده‌های چوبی بزرگ اما «شلمون»‌های یک لنج باری بزرگ است که در حال زاده شدن رگ و پی و گوشت و پوستش را از دست گلاف می‌گیرد. دنده‌به‌دنده، رنج‌په‌رنج، تخته‌به‌تخته با دست‌های استاد لنج‌ساز یا به قول جنوبی‌ها گلاف ساخته و زاده می‌شود. یکی در پیش‌زمینه عکس، طنابی را سفت می‌بندد و دیگری در انتهای عکس که آغاز لنج است سر فرو انداخته و احتمالاً به درآوردن تقارنی یا به سامان رساندن چفت‌وبست دو تخته فکر می‌کند. آن‌ها معماران بی‌ادعای دریاها هستند. گلاف‌هایی که کشتی‌های چوبی‌شان سال‌ها حریف دریاها و موج‌هایند.



«عکس نوشت»

«لنج‌سازی»

|||||

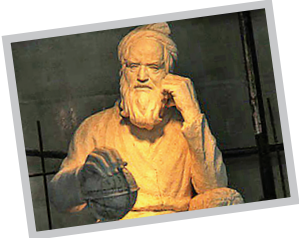
لنج باری بزرگ است که در حال زاده شدن رگ و پی و گوشت و پوستش را از دست گلاف می‌گیرد. دنده‌به‌دنده، رنج‌په‌رنج، تخته‌به‌تخته با دست‌های استاد لنج‌ساز یا به قول جنوبی‌ها گلاف ساخته و زاده می‌شود. یکی در پیش‌زمینه عکس، طنابی را سفت می‌بندد و دیگری در انتهای عکس که آغاز لنج است سر فرو انداخته و احتمالاً به درآوردن تقارنی یا به سامان رساندن چفت‌وبست دو تخته فکر می‌کند. آن‌ها معماران بی‌ادعای دریاها هستند. گلاف‌هایی که کشتی‌های چوبی‌شان سال‌ها حریف دریاها و موج‌هایند.



یکشنبه ● ۲۴ آبان ۱۳۹۴ ● شماره سی

میلتوت

جایی برای حرف‌های خودمانی



یکشنبه ● ۲۴ آبان ۱۳۹۴ ● شماره سی

A T I V E H N O

«ساختمان نیمه‌کاره-۱۵»

|||||

«مسعود مشایخی»

گپ و گفت کارگران

دوستم محمد چند روزی بود که از سر درد شکایت داشت. این روزها هوا کمی سردتر شده، باران‌های گاه و بی‌گاه مسیب این افت دما هستند. بالای ساختمان سردی هوا دوچندان است. محمد به همین علت دچار سردرد شده بود. دو سه روز دکتر رفتن را پشت گوش انداخت، تا اینکه دیروز سردردهایش بیشتر شد و آمانش را برید. در منطقه امکانات پزشکی و دارویی چندانی نیست. مجبور شدم کارها را به بچه‌ها بسپارم و با محمد به شهر خودمان بیایم. یکی دوبار به دکتر مراجعه کردیم تا عاقبت دستور بستری شدنش را دادند و مجبور شدیم او را در بیمارستان بستری کنیم. بیچاره محمد درد زیادی را تحمل می‌کرد و امروز هم که دکتر ویزیتش کرد بیماری‌اش مشخص نشد. حاج علی دلش طاقت نیاورد و محمد را به مرکز استان برد تا امکانات پزشکی بهتر آنجا حال محمد را زودتر خوب کند. ظاهر خودم را به محل ساختمان‌سازی رساندم. اصلاً حال و حوصله کار کردن نداشتم، مدام چهره محمد که از درد به خود می‌پیچید مقابل چشمانم بود، از شدت درد اشک‌هایش سرازیر می‌شد. گاهی باید اطر اقایانمان از مادور شوند تا قدر آن‌ها را بیشتر بدانیم، آن هم کسی مثل محمد که کمتر غیبت می‌کرد و همیشه و همه‌جا حضور پررنگی داشت. از دیروز که محمد سر کار نیامده بیشتر کارهای روی زمین ماند و همه چیز به‌هم ریخته‌است. هیچ‌وقت فکر نمی‌کردیم که محمد اینقدر کارگر تأثیرگذاری باشد که نبودنش همه کارهایمان را مختل کند. با اینکه دو کارگر محلی اضافه کردیم، باز هم نمی‌از کارهای سنگ‌بری و ابزار زدن سنگ‌ها انجام نشد. الیاس نگون‌بخت هم که تنها شده بود از حجم زیاد کارها گله داشت و می‌گفت ای کاش محمد زود خوب شود و سر کارش بر گردد تا او هم بتواند نفسی بکشد. غروب که با بچه‌ها دور هم جمع شده بودیم، با توجه به بیماری محمد همه یاد مرخص شدن‌های خودشان افتادند. هر کدام برای بیان اوج بیماری از آوازه‌های مهیجی استفاده می‌کردند. الیاس تعریف می‌کرد که روزی در حین کار پایش پیچ می‌خورد و دوستانش مجبور می‌شوند فاصله زیادی او را به پشت خود سوار کنند و به درمانگاه برسانند. الیاس می‌گفت به خاطر ترس از گنج گرفتن و خانه‌نشینی طولانی مدت پایش را آتل‌بندی کرده و بعد از چندروز دوباره سر کار برگشته. به همین خاطر بعضی مواقع که از پایش زیاد کار می‌کشد در دامانش را می‌برد. کیان هم از سرفه‌های مزمن چند سال پیشش می‌گفت که آمانش را بریده بود و خواب و خوراک را از او گرفته بود. می‌گفت چند ماه از این دکتر به آن دکتر رفتم، همه آرزوی به گردوخاک محیط کار را عاملش می‌دانستند و از این محیط‌ها برخدم می‌داشتند. اما احتیاج باعث احتیاط‌ش شده بود و الان با کلی محافظ و ماسک کار می‌کند و شکر خدا حال و احوالش خوب شده. از آن سرفه‌های کنایه هم خبری نیست. سیدمرتضی داستان جالبی تعریف کرد. می‌گفت یک روز شخصی به ساختمان محل کارم آمد. به همه جاسرک می‌کشد تا به قول خودش کار کردن ما را ببیند. چندباری به او تذکر دادیم که اینجا ایمنی چندانی ندارد و زیاد این اطراف نچرخد. اما گوش او به‌هکار نبود تا اینکه صدای فریاد و فغانی همه ساختمان را فرا گرفت. چند تکه سنگ ساختمانی بزرگ روی پای مرد کنج‌کاو افتاده بود. بعد از انتقالش به بیمارستان دیگر او را ندیدیم تا چندروز بعد با یک ویلچر آن حوالی پیدایش شد. پاهایش به‌شدت دچار شکستگی شده بودند و باید ماه‌ها ویلچرسواری می‌کرد.

امروز آرزوی همه بچه‌ها این بود که محمد هرچه زودتر خوب شود تا ابتدا به کانون خانواده‌اش برگردد و بعد به ما بپیوندد تا کارها لنگ نماند.

